

# دریای پارس در اوستا و نوشته‌های پهلوی و شاهنامه

دکتر فریدون جنیدی



۱- بررسی واژه

واژه دریا در اوستا بگونه زَرینکَه Zaranyangh آمده است، و این نام درباره دریائی است که در اوستا «وَنوروکش» خوانده می‌شود. «وَنوروکش» خود از دو بهر بر آمده است:

بخش نخستین آن «وَنوروه» برابر با پُر و بسیار است و بخش پایانی آن «کش» برابر با مرز و کناره است و بر روی هم واژه «وَنوروکش» پُر مرز، بسیار کنار است.

این واژه در نوشته‌های پهلوی بگونه «فراشوگرت» در آمده است که بخش نخستین آن همان فراخ و بخش پایانی آن نیز گرت، یا کش و کشه است و آن نیز بسیار کناره و فراخ مرز و گرت است و در زبان فارسی این واژه را فراخگرت می‌خوانند.

گونه دیگر واژه «کش» در اوستا «گرتش» است که بخش نخستین «گرتش وره» = کشور را می‌سازد و بر روی هم کشور جانی است که با کشه (= خط = خند) یا نشانه‌ای از زدن خیش بر روی زمین پیدا می‌شود. و پیشینیان زمین خویش را از زمین همسایگان با زدن خیش و نشانه آن، جدا می‌کردند.

اما «زَرینکَه» اوستائی در زبان پهلوی بگونه «زَره» 3 در آمده است. در زبان فارسی با دگرگون شدن «زه» به «ده» دریا خوانده می‌شود، چنانکه واژه «مُزَن نَ» فارسی باستان در اوستا «مُزَن نَ» و در سانسکریت «مُزَن نَ» خوانده می‌شود.

از این واژه نیز در زبان فارسی دو واژه بر جای مانده است از «مُزَن نَ» واژه دیناره، و از «مُزَن نَ» واژه «زَره» چنانکه پیدا است هر دو گونه این واژه یک سخن را باز می‌گویند!

از گونه پهلوی این واژه تا آن جا که نویسنده آگاهی دارد، دو نام در ایران امروز بر جای مانده است: یکی «کودزَره» در سیستان، و یکی دریایچه «زَری‌وار» در مریان او رمان کردستان و در دیگر جایها همواره واژه دریا به جای «زَره» نگار می‌رود!

## ۲- زَره فراخگرت، یا وَنوروکش

در تسک‌ها (دَفترها)ی بر جای مانده از اوستای کهن بیست و هفت بار از دریای فراخگرت یاد شده است. (۱) که هر بار با نشانی شگفت لغان بر می‌خوریم:

«هنگامیکه آنها، به گونه ستارگان دنباله‌دار، در میان زمین و آسمان پرتاب شوند، به نزدیک دریای فراخگرت بیرومند خوش منظر زرف که آبش شطخ و طبعی و قوه گرفته رسند»

بند ۸ از کرده ۵ تیریش

یشتها جلد ۱ رویه ۳۴۳

«سراسر سواحل دریای فراخگرت بجوش درافتد و کلبه میان آن بالاتر برآید، که دارای هزار دریاچه و هزار رود است، و هر یک از این دریاچه و هر یک از این رودها به بلندی چهل روزه راه مرد سوار تندرو است»

از بند ۲ آبان یشتها

جلد ۱ رویه ۲۳۵

«از این آب من یک رود به همه هفت کشور (کشورهای شناخته شده در جهان باستان که ایران در میانه آنها جای داشت) می‌رود، آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است...»

علوم انسانی

از بند ۵ آبان پشت

بشتهای همانجا

اینگونه نشانه‌های شگفت از دریای فراخکرت، از شگفتی آن دریا سخن می‌گویند و چنین است که در «تین‌دهشن» (۲) در بخش چگونگی دریاها دربارهٔ فراخکرت چنین آمده است:

ایک سوم این زمین را در بر دارد، از آن روی فراخکرت نامیده شد که یک هزار دریا، در او داشته شده است»

پندهنش ترجمه مهرداد بهار، رویهٔ ۱۷۲

و بنابراین گواهی‌های دریای و نوروکش یا فراخکرت همانست که در نوشته‌های پس از اسلام با نام «بحر محیطه آمده است، اما چنانکه



天六年 卷之二

خواهیم دید بخشی از بحر محیط چون از آن ایران بوده است با نامی دیگر خوانده می‌شده است و نام چند دریای دیگر که پیوسته بدان بوده‌اند در نامه‌های ایرانی آمده است.

دریای چین

صدم سال روزی به دریای چین

پسند آمد آن شاه ناپاک‌دین

دریای هند:

«... دگر باره از دریای فراخکرت برخیزد، ستوپس (۳) را بیرونند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود و پس از آن، همه از آن سوی هند از کوهی که در میان دریای فراخکرت واقع است برخیزد و از این گفتار آشکارا بر می‌آید که آن بخش از دریای فراخکرت که با نام هند شناخته می‌شده است سوی هندوستان، میانهٔ چین و هندوستان، جایگه امروز خلیج بنگال می‌خوانند.

دریای سُکوان:

دریایی از کنار کوهٔ امروزی بوده است که در گذر کاروس از آسیا به

سوی اقیانوس آرام چنین آمده است:

از ایران بشد تا به مکران و چین

گذر کرد از آن پس به مکران زمین

زمکران شد آراسته تا زره

میان‌ها نندیدند، بسند و گره

از این گفتار چنین بر می‌آید که مکران سوزمینی میان چین و آب زره

یا زره فراخکرت است که از آنجا به دریا یا فراخکرت می‌رسیده‌اند.

دیگر بار در شاهنامه از لشگر کشی کبک‌سرو و پس از پیروزی یافتن

بر توران، بدان هنگام که آهنگ بازگشت به ایران را از راه دریا دارد:

زلشگر، فرستادگان برگزید

که گویند و دانند، گفت و شنید (۴)

فرستاد کس نزد خاقان چین

به فغفور و سالار مکران زمین

که گرسداد گیرید و فرمان کنید

ز کردار بد، دل پشیمان کنید

خورش‌ها فرستید پیش سپاه

بسیبند ناچار، ما را به راه (۵)

.....

فرستاده آمد به هر کشوری

بحایی که بُد، نامور مهتری

غمی گشت فغفور خاقان چین

بزرگان هر کشوری همچین

فرستاده را چند گفتند، گرم

سخن‌های شیرین و گفتار نرم

که ما شاه را سر پسر کهن‌تریم

زمین جز به فرمان او نسهریم

گندوها که رام دل‌بران بُدست

ببینیم، تا چند، ویران شدت

کسینم از سر آبیاد، با خوردنی

بیاثیم و آریش آوردنی

.....

دگر نامور، چون به مکران رسید

دل شاه مکران، دگرگونه دید

بر تخت او رفت و نامه بسداد

بگفت از پیام، آنچه بودش به یاد

سبک‌سرو، فرستاده را بخوار کرد

دل انسجمن، پسر زسیمار کرد

بدو گفت: با شاه ایران بگوی

که ندادند، برمافروزی مجوی

زمانه همه زیر بخت من است

زمین روشن از تاج و تخت من است

چو خورشید، تابان شود بر سپهر

نخستین، بر این بوم تا بد به مهر!

و این گفتار شاهنامه چون جای هیچگونه گمان را نمی‌دهد، که برای رسیدن از میانه آسیا از موز فغفور و چین می‌باید گذشتن، تا به مکران رسند و سرزمین مکران نخستین زمینی است که آفتاب تابان بر آن می‌تابد! و به گمان درست، سرزمین مکران، یا کره آن روزگار گسترده‌تر از جزیره کره امروزی بوده است، زیرا که امروز، برای رسیدن به دریا می‌شاید که از سرزمین‌های بالای چین کنونی بگذرند، اما در آن روزگار بی‌گذر از کره به دریا نمی‌رسیدند!

گفتار شاهنامه چنین است که سپاه ایران پس از گذشتن از چین، با سپاهیان مکران جنگ آراستند و آن کشور را گشودند و بسوی خاستگاه خورشید و دریای مکران رفتند و:

چو آمد به نزد یک آب زره

گشادند گردان میان از گروه

همه کار سازان دریا به راه

ز چین و زمکران همی بردشاه

به عشکی بگرد آنچه بایست کرد

چو کشتی به آب اندر افکند مرد

بفرمود تا توشه برداشتنند

ز یکاله، تا آب بگذاشتند (۶)

دریای سرخ:

و این نخستین دریانوردی دراز آنگه ایرانیان بوده است زیرا که سده‌ها پیش از آن، بدان هنگام که از سوی مصر و شام درفش شاه می‌برافراشته می‌شود و آنان خود را از بند کاووس (کاسیان = کاسپ ها) می‌رهانند، ایرانیان چون گذر از راه آن پایان را که امروز صحرای سوریه نامیده می‌شود دراز می‌بینند و جهان سپاهیان را در آن راه تپه شده می‌دانند، برای رسیدن به مصر و شام و هاماروان (سرزمین هیتی‌ها) گذر از راه دریا و آب زره تا دریای میان غربستان و اهریقا را آستان‌ها می‌یابند، و بدان کار می‌شتابند:

بسی اندازه کشتی و زورق بساخت

بیاباست، لشگر بردو در ساخت (۷)

- همانا که فرسنگ بودی هزار

اگر راه را بسای کردی شمار-

همی راند تا در میان سه شهر

زگیتی بر این گونه چویند، بهرا

به دست چپش مصر و بربر به راست

رهی در میانه، بدانسو که خواست

به پیش اندرون شهر هاماوران

به هر کشوری در، سپاهی گران

غیر شد بدیشان که کاووس شاه

برآمد ز آب زره، با سپاه

دریای بویینیک

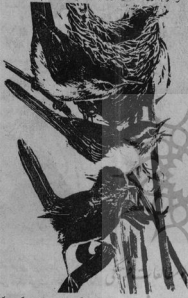
در بند هشتم بندهش (دریاها) از دریاهای سرز ایران چنین نام

می‌دود:

سه دریای شور مایه‌ور است که یکی بویینیک و یکی کمروود و یکی سیاه‌من! از هر سه بویینیک بزرگ‌تر است، - که در آن آبخاست و آبکاست هست-

آبخاست و آبکاست، یا چلدر و مد

و این یکی از بزرگترین شگفتی‌های گفتار ما است زیرا که نشان می‌دهد ایرانیان باستان از آبخاست و آبکاست آگاه بوده‌اند و از آن برای راندن کشتی‌ها در هنگام آبخاست بهره می‌برده‌اند، تا آنجا که بتوانند کالای خود را به روستاهای دور از دریا برند و هنگام آبکاست، کشتی‌ها



بازو کاووسی تازه می‌گرفت، تا هنگام آبخاست دیگر از آب برآمده رود به دریای زره (یاپویی تیک) بازگردند، و بهمین روی، این پدیده گیتی نیز در دیدگاه آنان گرمی بوده و ستایش می‌شد.

و از این برتر آنکه در همان هنگام می‌دانستند که این پدیده شگفت به ماه بستگی دارد:

و دربار آبکاست و آبخاست گوید که پیش ماه به هر گاه، دو باد می‌وزد که جایگاه ایشان در دریای ستویس است، یکی را فرود آنگه خوانند، هنگامی که آن بر آنگه وزد آبخاست، و هنگامی که آن فرود آنگه وزد، آبکاست باشد.

به دیگر دریاها از آن جا که گردش ماه بدیشان نیست، آبخاست و

آبکاست نباشد. دریای کمرو و است که به تبرستان گذرد. (۸)

این سخن را نیز بدین گفتار می‌باید افزودن که ایرانیان می‌دانستند که آبکاست و آبکاست در دریای آزاد روی می‌دهد، نه در کمرو (هیرکان، مازندران، خزر، گیلان) و نه دریاچه‌های کوچک و نیز هم آنان می‌دانستند که این پدیده به نیروی ماه (و خورشید) بستگی دارد؛ زیرا که سپهرودی نیز که از نوشته‌های اوستایی و پهلوی برخوردار بوده است، هزاران سال پس از آنان می‌گوید:

«از آثار هر دو نیرو، یعنی سلطان بزرگ آفتاب، و وزیرش ماه، از پختن میوه‌ها و رنگ دادن ایشان، و زیادت و کم شدن آب‌ها بر زیادت و نقصان ماه» (۹)

دریای ستویس:

این دریا در اوستا بگفته ستوتیش Suta-Vaesha آمده است که از دیدگاه و ازبای وادرنه یکصد جایگاه با یکصد خانه است و نام ستاره است در آسمان نیمروزان که امروز بدان سهیل می‌نامند. و از



آنجا که نام عربی این ستاره را بدان روی بر آن نهاده‌اند که از ایران در آسمان زمین دیده می‌شود، در ایران باستان نیز دریای جنوبی ایران را که امروز بنام اقیانوس هند خوانده می‌شود بنام ستاره ستوتیش یا همان نام می‌خواندند، و این نام در پهلوی به ستویس برگردانده شد. در فرهنگ پس از اسلام سرخ شدن سیب را از ستاره سهیل یعنی می‌شمارند، و در فرهنگ پیش از اسلام بازان و آب رسانی به سرزمین‌های جهان و پالایش آب‌ها را از گند و آرایش‌هایی که روی زمین بدلتها می‌رسد، از خوشگاری (۱۰) دریای پهلویس می‌شمرند. ستویس پالای آب، افزار هر مزداد را می‌ستاریم»

سی روزه کوچک بند ۱۱۳ (۱۱)  
این سخن به زبان امروز چنین گزارش می‌شود:  
(دریای) ستویس، افزاری را که خداوند برای پالایش آب آفریده

است می‌ستاریم. و باز در سرپورزه بزرگ درباره ستویس چنین آمده است:

«ستویس پالای آب، افزار هرمزداد- پالای آمی او این که: هر آب اندر زمین هفت کشور بریزد، به ستویس رسد، و ستویس آن را پالاید و پاک‌کند و به پای به زره فراخکرت شده» (۱۲)

و این نیز یکی از برترین آگاهی‌ها در گستره دانش جهانی است که ایرانیان چند هزار سال پیش می‌دانسته‌اند که آب‌های گرده که از زمین به سوی دریا روان می‌شود، با باری نمک و دیگر ماده‌ها که در آب هست پالایش می‌شود... و یک نکته دیگر نیز در این گفتار رخ می‌نماید که ایرانیان می‌دانسته‌اند که ستویس را به دریای فراخکرت راه هست:

و نیز این گفتار بدتشن نشان می‌دهد که ستویس میان دریای پوییتیک و دریای فراخکرت جای دارد:

«... هم گشته (ناجیه) دریای فراخکرت، و به فراخکرت پیوسته است. میان این دریای فراخکرت و پهلوی آن پوییتیک را دریای شرا گرفته است که دریای ستویس خوانند.

هر سنبری و سوزی و ناهایی از دریای پوییتیک به دریای فراخکرت گرد آید رزد، به بادی بزرگ و بلند از آن دریای ستویس باز زده شود (پهلیدی از آن گرفته شود) و هر چه پاک و روشن است به فراخکرت و چشمه‌های اردیسور شود. بنابراین دریا به ماه و باد پیوسته است به افزایش و کاهش ماه برآید و فرود شده» (۱۳)

جایگاه دریای پوییتیک؟

چون دریای پوییتیک: - در کنار مرز ایران است! - از دریاهای تبرستان و سیاه بن بزرگ تبرستان - آبکاست و آبکاست دارد - به دریای ستویس و از آنجا به فراخکرت راه دارد

همین دریای پارس است که از هنگام هخامنشیان بنام پارسیان، پارس نامیده شده است، اما تا این زمان در نوشته‌های پهلوی و نام‌های دینی و فرهنگی همان نام پوییتیک را دارد (۱۴)  
شط راست:

در هنگام کاسیان (کاورس شاهنامه) ایرانیان خط راست کوره (۱۵) زمین را که امروز خط استواهایش می‌نامند پیدا می‌کنند و در آنجا زوله گاه (۱۶) می‌سازند:

همی جایگاه ساخت بر خط راست

که نرود بزرود و نرشب بکاست

نسیودی کسور ایسج پیدا زوی

هوا صنیرین بود و بارشتر می

ز چسوز سبانی بکسی گسندی

نشستنگه نسامور مسودی

از ایسرا چنین جایگاه کرد راست

که دانش از آن جای هرگز نکاست

جزیره ناره:

این جایگاه که بر روی خط راست برای زوله گاه برگزیدند، در میان

هوای ستویس بر روی خطی ساخته شد که روز را در جهان شناخته شده آن هنگام (از شرق ژاپن تا غرب ایسلند) به دو نیمه می کرد، و این خط که نیمروز نامیده می شد، پسان به نصف النهار ترجمه گردید، و اروپائیان نیز پس از آشنایی با فرهنگ اسلامی نصف النهار را به زبانهای خود ترجمه کردند، و شگفت آنکه برای هر جا نصف النهاری پنداشتند و شگفت تر از همه آنکه نصف النهار، یا نیمه روز جهان را به گوتنبریج که در کناره روز و آغاز شب جای داشت کشانند!

برای آنکه جایگاه آن زوله گاه در میان دریای ستویس روشن شود می باید که به یک بند از مهرشت بنگریم، که در آن مرزهای کشور آریائی باستان نشان داده می شود:

۳- کسی که بازوان بلندش (مهر) پیمان شکنان را گرفتار سازد، او را بگیرد اگر چه او در مشرق هندوستان باشد او را برافکنند، اگر او در مغرب تیغش باشد. اگر هم او در دهانه رود آرتنگ باشد، اگر هم او در مرکز این زمین باشد

مهریشت، کرده ۲۷ بند ۱۰۴

این بند نگاره ایران باستان پیش از هخامنشیان را فرآوری ما می نهاد! دهانه رود ارتنگ (سیرویه) گلزیرون = آرتنگ = سیحون ( آنجا که به دریای خوارزم می ریزد اندکی با زمان باستان جابجا شده است زیرا که در زمان باستان بلدان روی که آمودریا (جیحون، و هرود) از جایی نزدیک پارس، در شمالی مازندران مرده است گسترده دریای خوارزم کمتر از امروز بوده است، و آن خط که از دهانه آرتنگ کشیده می شد از زابل می گذشت و اگر آن را «صفره بگیریم از آنجا تا ژاپن نود درجه بحرانیایی و از آنجا تا ایسلند نیز ۹۰ درجه بوده است:

دنباله این خط بسوی دریای ستویس، ما را به مرکز زمین پالین ترین مرز ایران باستان می رساند، و از برخورد آن با خط راست (استوا) پدیدار می شود.

این جایگاه تا آنجا که نویسنده پژوهیده است، در هیچیک از نوشته ها که امروز در دست ما هست نیامده است مگر در نامه گرامس و حدود العالم، که در بخش جزیره های جهان چنین آورده است:

و یازدهم جزیره تازه (یافاره) است بر خط استواء بر نیانه آبادانی جهان، طول او از مشرق تا مغرب ۹۰ درجه است و زیجاها و رسد و جای کواکب سیاره و ثابت بدین جزیره راست کرده اند. اکثر زمین های قدیم، و این جزیره را استواء به لیل و نهار خوانند»

استواء لیل و نهار یا برابری روز با شب همان است که پیش از این در گفتار شاهنامه آمد و جای این جزیره در دریای ستویس از آن ایرانیان بوده است، و آن دریا نیز نامی ایرانی داشته است، و کهن ترین نوشته ها و نشانه های جهان نیز از برای کهن ترین نام دریای پارس، نوشته های ایران است.

۱- ویندیاد: فرگرد ۵ بندهای ۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵ بند ۲۵  
 ۲- اسامی بندهای ۵۱-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

آبان پشت: بندهای ۲-۳-۴-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰  
 پستان: بندهای ۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰  
 خروید لویه: بندهای ۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰  
 ۲- این دهستان، با ریشه آفریسی است که پس از اسلام از روی مملکت نسک اوستا نوشته شده است که درباره آفریسی جهان و ستارگان و زمین و کوهها و دریاها و جانوران ... سخن گفته شده است

- ۳- درباره ستویس، سخن حوتم گفت.
- ۴- ترجمانان دانده که زبان آن کشورها را بدانند.
- ۵- به پذیره و استفال با مایند.
- ۶- رنگداند، بگشفتد، عبور کرد.
- ۷- شفاعتن: تقابند.
- ۸- بندهشن ایرانی (من پهلوی) رویه ۶۹ منهای پهلوی (بخش های از بندهشن، زند هومن پشت و دینکرد، رویه ۲۲ و نیز پیشتر ترجمه مهرهدهار رویه ۷۲)
- ۹- ابراج عمادی، لوح اول مجمره مصنفات شیخ الشراق رویه ۱۱۱
- ۱۰- عویشکاری: وظیفه.
- ۱۱- رویه ۷، سیروزه کوچک و سیروزه بزرگ.
- ۱۲- همان، رویه ۶۳.
- ۱۳- شی چند از سخنران گرامس (کتکوه) خلیج فارس کهن ترین نام دریای پارس را از نوشته های آشوری آورده با آنکه نام پوتینیک پس کهنی از زمان پهلانی حکومت آشور است.
- ۱۴- هادکهن ترین گلوشدهای اروپا (۵۵۰۰ سال پیش) نام این دریا هسته آمده است، از بادفت محمد رضا ریاضی، هنگام سخنرانی نویسنده در جزیره کیش و چنانکه دیده می شود با دیگر کوهی «ای» به «س» جوان «هی» و «س» -- هسته گرهانی دیگر از پیوسته هر نام پوتینیک است.
- ۱۵- کوه، در زمان استانی سکرن Sekarena نامیده می شود و ایرانیان بگواهی اوستا از همان زمان باستان به کرمای بودن زمین بی برده بودند!
- ۱۶- زوله گاه (= رسد خانه) جایگاهی بوده است که در آن به زمان دراز به ستارگان می بگریستند. کیش اول زنده امروز فرسی نیز همان است. در زبان عربی زولگه یا زوله گاه را به زوله مکتوب کردند بر سی نویسنده امروز نسخ پهلوی و مقدم دانشنامه مزوله را نام زابل - زاول یکی دانسته اند!

